

□ سید هادی میر آقایی

شرح جان ضیاء الدین بسطامی

کان را هرگز جواب نبود

لشکر گه عشق گم شدن راست

آن چاره باز یاب نبود^۱

تذکره نویسان فارسی زبان ، بعد از عوفی از کتاب وی سود برده و چند سطر از شرح حال ضیاء الدین و چند بیسی از شعر وی را در کتاب خود آورده اند از جمله امین احمد رازی در هفت اقلیم نوشته است: «با بزرگی ظاهر بحر فضل او بسطامی بوده و خال حالی بنا بر علاوه فضل و کمال ، گل نظمی در بوستان خاطر می شکفانید»^۲ و چند بیت از ابیات فوق را در پایان آورده است .

رضاعلی خان هدایت شرح حال وی را در یک سطر نوشته و یک بیت از اشعار فوق را نادرست آورده است: «و هو محمد بن محمد بسطامی از فضیله عهد خود بود»^۳

در عشق بسی سؤال باشد

کو را نبود جواب هرگز^۴

نگارنده در تذکره های فارسی غیر از مطالب فوق ، مطلب دیگری نیافت ، به کتب تذکره عربی مراجعه کرد و مطالبی را یافت که در پی می آید . عمر بن محمد بن عبدالله بن بسطامی با القاب ابوشجاع و ضیاء الدین در تذکره ها آمده است . اجداد وی از اهالی بسطام بودند که به بلخ سفر کردند و در آن جا رحل اقامت افکندند و در بلخ ماندگار شدند . ضیاء الدین در ماه ذی الحجه سال ۲۷۵ قمری در بلخ به دنیا آمد و در همان جا نزد پدرش که از علمای بلخ بود حدیث شنید و دانش آموخت . سپس نزد دانشمندان بلخ چون ابوالقاسم احمد بن محمد خلیلی و عبدالله بن طاهر تمیمی و برادرش عبدالقاهر بن طاهر تمیمی و ابراهیم بن محمد اصفهانی و اسماعیل بن احمد بیهقی و محمد بن حسین سمجانی و دیگران حدیث شنید و دانش آموخت . نزد ابوالقاسم بن محمد خلیلی کتب مسند «هیم شاشی» و مسند «ابن کلیب» و کتاب «غریب الحدیث» ابن قتیبه و کتاب «الشامیل» را خواند و نکته ها آموخت . سپس برای کسب علوم زمان به شهرهای مرو و سمرقند و نیشابور مسافرت کرد . در نیشابور

محمد عوفی در کتاب لباب الالباب در زیر عنوان «علمای نیشابور» از شخصیت برجسته و دانشمندی به نام ضیاء الدین عمر بن محمد بسطامی نام برده و ابیاتی را از او نقل کرده است بدین شرح: «الامام العالم ضیاء الدین که بحر فضل او بسطامی بود و در کشف مشکلات تفسیر عالمی تحریر بود و در رفع معضلات بی نظیر و در کشف دقائق و بیان حقایق طریقت چند تألیف دارد و نظم او بر نظام حال طبیعت او برهانی باهر و حجتی ظاهر ، می گوید:

بی مهر تو دل صواب نبود

زیرا که به جز خراب نبود

هر دل که به دست عشق افتاد

جز سوخته و کباب نبود

دل چون سر زلف نیکوان است

بد باشد اگر به تاب نبود

بی زخمه گو شمال مطرب

هیزم بود آن ، رباب نبود

بر در گه عشق هیچ کس را

بی آتش درد آب نبود

در عشق بسی سؤال باشد



از محضر ابوسعید بن ابی صادق و ابابکر شیروی و اسماعیل بن عبدالغفار افاده فیض برد. وی مدتی در نیشابور امام جماعت مسجد را عوم بود. از نیشابور به مرو رفت و در مرو نزد محمد بن ماهانی و عبدالرحمان بن عبدالرحیم قاضی و موفق بن عبدالکریم هروی و محمد بن منصور سمعانی و یوسف بن ایوب همدانی استماع حدیث کرد و در سمرقند نیز از محضر علی بن احمد بن حسن استفاده کرد.

تذکره نویسان با عنوان های مفسر، واعظ و شاعر به شرح حال وی پرداخته اند. نویسنده کتاب «فضایل بلخ» که با ضیاء الدین هم عصر بوده و کتاب خود را به این شیوه نوشته است که بعد از نوشتن احوال هر شیخ (۷۰ تن از مشایخ) احادیثی را هم ذکر می کند که روایت می کرده و این روایت حدیث در همان عصر یکی از فضایل دانشمندان بوده در شرح حال ضیاء الدین نوشته است: «شیخ شصت و نهم شیخ امام الاجل الافضل ضیاء الدین محمد بن عبدالله بن نصر بسطامی است. بعضی از اجداد وی به بسطام اند و وی رئیس اصحاب حدیث است در فضل و علم شیخ المحدثین است و مر او را در این علم ید بیضا بوده است. و در معرفت فقه و علم معانی و تفسیر و حقایق و علم حساب و دقایق مع حذق بالغ و کرم وافر مشهور بوده است. و سفر بسیار کرده بود و اقصای جهان را در زیر قدم آورده و حج گزارده فواید بی شمار حاصل کرده و مشایخ را دریافته، او را در بلخ مجلس وعظ و املا و درس و فتوی بوده است. و در ادامه شرح حال وی، چند روایتی را که ضیاء الدین نقل کرده، نوشته است. از جمله خصایص پسندیده ای که مورخان به آن اشاره کرده اند، این است که وی در بزرگسالی نیز از طلب علم دست برنداشته بود. به گزارش ابن نجار وی در سن کهنسالی به عزم سفر حج وارد بغداد شد و در بغداد از عالمانی مثل محمد بن عبدالباقی انصاری و ابوالقاسم بن سمرقندی و دیگران حدیث شنید.^۵

ابن ففطی در شرح حال ابن خشاب نوشته است «امام ابو شجاع عمر بن محمد بسطامی در بخارا گفت: وقتی من وارد بغداد شدم، ابو محمد خشاب کتاب «غریب الحدیث» ابی محمد قتیبه را برای من قرائت کرد. در دست خوانی و تندخوانی قبل از او کس دیگری ندیده بودم و گروهی از دانشمندان نیز در آن جلسه حاضر بودند.^۶

شاگردان ضیاء الدین

سمعانی مؤلف الانساب یکی از برجسته ترین شاگردان وی و از همراهان او بوده است که کتاب الانساب خود را به تشویق استادش ضیاء الدین در روز جمعه سال ۵۵۰ قمری در سمرقند شروع به تألیف کرد. سمعانی در همان کتاب از استادش با القاب «امامنا» و «شیخنا» یاد کرده است و نوشته «امامنا و شیخنا ابو شجاع عمر بن محمد... کان اماماً متقناً فقیهاً حافظاً محدثاً، مفسراً، ادیباً، شاعراً، کتاباً، حسن الاخلاق ظریف الجملة و التفضیل...» و در ادامه نوشته است «من در مرو و بلخ و هرات و سمرقند از او حدیث شنیدم و او در پیری نیز دست از آموختن برنداشت و به آموختن علم و حدیث حریص بود و از هر کسی دانش می آموخت.^۸

ابن جوزی یکی دیگر از شاگردان برجسته وی بود. وی نوشته است: «وقتی وارد بغداد شد و حدیث می گفت، ما نزد او حدیث می شنیدیم و کتاب «الشمایل النبی» ابی عیسی ترمذی را خواندیم.^۹ از جمله کسانی که از ضیاء الدین حدیث روایت کرده اند، می توان به

سمعانی و پسرش ابوالمظفر و ابوالفرج ابن جوزی و افتخار عبدالمطلب هاشمی و تاج کنندی و ابواحمد بن سکینه و ابوالفتح مندایی و ابو روح عبدالمعز هروی اشاره کرد.

ضیاء الدین تألیفاتی نیز از خود بر جای گذاشت که عوفی نیز به این نکته اشاره کرده، ولی نام آثار او را ننوخته است. آثار وی عبارت است از: ادب المريض والعائد، لقاطات العقول (المعقول) و مزالقی العزله. تذکره ها اشعاری را از او نقل کرده اند. ابن جوزی سه بیت زیر را از وی نوشته است:

تعرضت الدنيا بلذة المطعم
و روتق موشی من اللبس رائق
ارادت سفاهان تموة قبحها
علی و کم خاضت بحلوالدقائق
فلاتجد عینا بالسراب فاتنا
قتلناها باقی طلاب الحقایق

در تذکره های دیگر اشعار زیر آمده:
یا آل سمعان ما اسنی فضائلکم
قد صرّٰن فی صُحف الایام عنوانا
معاهدات الفتها النازلون بها
فما وهت بمرور الدهر ارکانا
حتى اتانا ابو سعید نشیدها
وزادها بعلو الشان بنیانا
کانو مالا ذنی الامال فانقرضوا
مخلفین بمثل الذی کانا
لو کان مکان ابی سعید لما وجدوا
علی مفاخر هم للناس برهانا
وقاه ربی من عین الکمال فما
ابقت علاه لرد العین نقصانا^{۱۰}

و ذهبی در شندرات دو بیت از وی نوشته است:

و جریت ابناء الزمان بأسرهم
فایقنت ان القل فی علمهم کثیر
و خبرت طغواهم و لوم فعالهم
فلما التفتنا صغر الخبر الخبر^{۱۱}

یکی دیگر از نکاتی که باید در زندگی ضیاء الدین اشاره کنیم، هم عصر بودن او با رشیدالدین و طواط شاعر و صاحب کتاب حدائق السحر است. رشید نامه ای به ضیاء الدین نوشته و او را با القاب الشیخ، الامام و السیدنا مورد خطاب قرار داده است. در صدر نامه آمده: «کتاب الی الشیخ الامام عمر بسطامی الذی کان ببلخ، کتبت اطال الله بقاء سیدنا فی دولة ممدودة الرواق و نعمة مشدودة النطاق...»

سرانجام ضیاء الدین در ربیع الثانی سال ۵۶۲ در شهر بلخ بدرود حیات گفت و در مقبره دروازه نوبهار مدفون گشت.

ابن سمعانی در الانساب نوشته که ضیاء الدین برادری به نام ابوالفتح محمد داشته که شیخ سدید السیرة، کثیرة العبادة مشغول بما یعنی به بوده از جمع زیادی از دانشمندان بلخ مثل ابوهریره القلانسی و ابی قاسم خلیلی و ابی اسحاق اصفهانی حدیث شنیده و در سال ۵۵۱ در بلخ فوت کرده است. ضیاء الدین فرزندی نیز به نام ابوالقاسم احمد داشته که از ابوسعید اسعد بن محمد بن ظهیر بلخی حدیث شنید.^{۱۲}

در آخر این بحث نکته مهمی قابل ذکر است. در شماره چهار



«مجموعه رسایل فارسی» مقاله‌ای با عنوان «ظهرالدین بسطامی شاعری گمنام» چاپ شده که نویسنده ابیاتی را از ظهیرالدین که در یکی از نسخ خطی کتابخانه ملک یافته بوده به علاوه شرح حال ظهیرالدین درج کرده است. او در واقع زندگی سه شخصیت دانشمند بسطامی را درهم آمیخته و هر سه را یکی پنداشته و نوشته است که محمد عوفی به جای ظهیرالدین، ضیاءالدین نوشته است. سه شخصیت عبارت بودند از:

- ۱ - ضیاءالدین عمر بسطامی (که شرح حالش گذشت)
- ۲ - عمر بن محمد حسین بسطامی برادر خواجه موفق بسطامی^{۱۶}
- ۳ - ظهیرالدین بسطامی.

مدرسه معمور به سرای کمال عمید رفت جهت ادرار من خادم^{۱۹} و در نامه‌ای دیگر به کهولت سن خود اشاره کرده «از من بیچاره ضعیف چه می خواهند. هشتاد سالگی منزل قدمی است که هر که را پای بلغزد دست گیرند.^{۲۰}»

شخصیت علمی و ادبی او

نویسنده خریدة القصر در شرح حال وی نوشته «شیخ من اهل العلم و الاداب الوافره و الادوات الکامله»^{۲۱}. ظهیرالدین ذوق و قریحه شاعری داشته و اشعاری به زبان فارسی و عربی سروده است. وی در خلال نامه‌ها، اشعار عربی و فارسی آورده که ذوق و تسلط وی را بر ادب فارسی و عربی ثابت می‌کند. عبداللطیف بن محمد در نامه‌ای به ظهیرالدین نوشته است «ذری چند که دریای خاطر شریف مجلس... بر ساحل تحریر افکنده بود و قطره‌ای چند که ابر طبع لطیفش بر ریاض بیاض پراکنده بود، نظم غنی که در مشور در مقابله آن بی آب و سرد، طبعی که جگر آتش از رشک گرم روی آن کباب، انصاف آن است که خود را در معارضه آن عرض دادن طغرا، سودا بر خود کشیدن بود. خر لنگ با سرکشی رخسارستم چه پای دارد.»^{۲۲} ظهیرالدین مدتی در اصفهان قاضی بوده و کتابی به نام الحکایة الشکر و الشکایة نوشت و خواست این کتاب را به جمال الدین موصل هدیه دهد؛ اما منصرف شد و کتاب را به عبداللطیف بن محمد داد. او نیز بر پشت کتاب که هنوز نیمه تمام بود، مطالبی نوشت و برای جمال الدین فرستاد.^{۲۳}

نگارنده نامه‌هایی از ظهیرالدین تصحیح کرده است^{۲۴} که در خلال متن آن‌ها، اشعاری از وی آمده است. در زیر ابیاتی از او نقل می‌شود.^{۲۵} در صدر نامه‌ای که به عبداللطیف خجندی در تقاضای ادرار نوشته است، اشعار زیر آمده:

به خدایی که حکم و حکمت او
دامن خاک و باد در هم بست
سرنگونسار در قناد ز پای
هر که را فضل او فکند ز دست
مهر گیتی فرورز در گردون
می خرامد ز مهر او سرمست
هر که را در دل از وفاداری
شاخ اخلاص او نرست، نرست
وان که راه نجات در دو جهان
از در فضل او نجست نجست
که مرا آرزوی دیدارت

نقش جان و روان بود پیوست
دوری از خدمت مبارک تو
پشت امید من درست شکست
در نامه دیگری که کمال الاسلام عبدالله خجندی به ظهیرالدین نوشته، در ابتدا اشعاری آورده با مطلع

ای دست تو بند غم گشاده
وی مهر تو مهر جان نهاده

و در آخر نامه نیز ابیاتی نوشته با این مطلع
به خدمت اگر چون سخن جان فرستم
ز طبع خوش و روی خندان فرستم



باری، نویسنده به دلیل خلط سه شخصیت مذکور، هیچ اطلاعی درباره زندگی ظهیرالدین بسطامی به خواننده نداده است. ما مختصری از شرح زندگی ظهیرالدین را می‌آوریم. از سال تولد وی اطلاع دقیقی به دست نیامد، ولی از فحوای نامه‌هایی که به عبداللطیف بن خجندی نوشته،^{۱۷} مشخص می‌شود که در قرن ششم زندگی می‌کرده است. وی مدت زیادی از عمر خویش را در درگاه آل خجند در اصفهان سپری کرده است. در نامه‌ای از ظهیرالدین به عبداللطیف آمده: «خادم (ظهیرالدین) به زبانی که تا چشم خرد روشن دید آفرین آن خاندان نقش آن زبان داشت دعا می‌گوید و به لبی که تا از شیر مادر پشت، لوح‌شاه آن حضرت خوانده»^{۱۸} و در نامه‌ای اشاره کرده که در درگاه پسر عبداللطیف بن محمد نیز بوده «یاد دارم که صدر سعید مرحوم پیاده لژ



که ظهیر الدین در جواب نامه اشعاری را سروده و در صدر و آخر نامه آورده:

ای داد هنر تمام داده
 آشوب تو در جهان فتاده
 پیش دلت از رموز غیبی
 یک رمز نماند ناگشاده
 کابین عروس لفظ و معنی
 طبع تو هزار بار داده
 کلک تو به جادوی نموده
 از مشک طراز سیم ساده
 از آتش طبع آب حیوان
 چون نور ز آفتاب زاده
 ای شاهسوار عرصه فضل !
 پیش تو دوان به جان پیاده
 در لعب سخنش طرح کرده
 بیل و فرس و رخ و پیاده
 پیش تو کلاه دار معنی
 پیشانی بر زمین نهاده
 در جام جهان نمای زهره
 بر یاد تو نوش کرد باده
 در گرد تو کی رسد منازع
 شیر نر و پس شگال ماده
 و در آخر نامه به اقتضای خجندی سروده:

چو من نور زی مهر رخشان فرستم
 یقین دان که از عقل پنهان فرستم
 ز بی دانشی عقل بر من بپندد
 چو من خار سوی گلستان فرستم
 نم بلزگی از تو بر سم چگون
 به تحفه بر آب حیوان فرستم
 عروسی که آن بکر فکر تو باشد
 بدو جان مگر دست پیمان فرستم
 فرستادم این قطعه پشت و لیکن
 چو دیدم همی در به عمان فرستم
 به تو در خور تو ندانم که من دوست
 چه تحفه فرستم، مگر جان فرستم
 ز کی باز دلسته مهر تو شد
 اگر جان خوهری بنده فرمان فرستم
 به تحفه چنان دان که پای ملخ را
 سوی بارگاه سلیمان فرستم
 ابوالمعالی ابن قسام به ظهیر الدین بسطامی نامه ای منظوم نوشته با این مطلع

یا مفتی المسلمین هل حرج
 لعاشق فی التمام معشوق
 و ظهیر الدین بسطامی به او جواب داده است:
 یا سائلًا فی سؤاله ابدا
 یلفق الدر ای تلفیق...

یادداشت ها

- ۱- لباب الباب، محمد عوفی، تصحیح سعید نفیسی، کتابفروشی محمد علی علمی، ص ۱۹۲
 - ۲- هفت اقلیم، احمد رازی، تصحیح جواد فاضل، ج ۲، ص ۲۲۶
 - ۳- ریاض العارفین، ص ۲۲۰
 - ۴- فضایل بلخ، ابوبکر عبدالله بن عمر واعظ بلخی (تولد ۵۱۳) ترجمه عبدالله محمد بن محمد حسینی بلخی، تصحیح عبدالحی حبیبی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، صص ۷۰-۳۶۳
 - ۵- دانشنامه جهان اسلام، جزوه ب، ص ۴۱۷
 - ۶- ابناة الرواة، ابن قفطی، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۲، ص ۱۰۲
 - ۷- کیهان فرهنگی، شماره ۱۵۸، آذرماه ۱۳۷۸، ص ۳۸
 - ۸- الانساب، سمعی، تصحیح عبدالرحمان بن یحیی معلمی، ۱۳۸۳ قمری، حیدرآباد دکن، ج ۲، ص ۲۳۰
 - ۹- المنتظم، ابن جوزی، ج ۱۰، ص ۱۲۸
 - ۱۰- طبقات الشافعیه، ج ۴، ص ۲۶۰-۲۷۸- سیر اعلام النبلاء، شمس الدین محمد ذهبی، ج ۲۰، صص ۴-۴۵۲
 - ۱۱- شذرات الذهب، ابن عماد، چاپ ۱۴۱۱ قمری، دار ابن کثیر، بیروت، ج ۶، ص ۳۴۱
 - ۱۲- این نامه در مجموعه رسائل عربی رشید و طواط، ج ۲، ص ۴۸ آمده و همچنین در کتاب خریدة القصر، ج ۲، ص ۱۸۳، تصحیح دکتر آل طعمه.
 - ۱۳- زوکلی در الاعلام، ۵۷۰ نوشته که درست نیست. به گزارش ابن عماد وی در ۸۷ سالگی در گذشته است.
 - ۱۴- الانساب، ج ۲، ص ۲۴۲
 - ۱۵- مجموعه رسائل مذکور زیر نظر استاد مایل هروی و به وسیله بنیاد پژوهش های استان قدس رضوی چاپ می شد.
 - ۱۶- شرح حال او بقلم نگارنده چاپ شده است. برای اطلاع مراجعه شود به کیهان فرهنگی، شماره ۱۵۴، مرداد ماه ۱۳۷۸.
 - ۱۷- مجموعه این نامه ها در رساله ای به نام «المختارات من الرسائل» آمده که کاتبی آن ها را به همراه نامه های دیگر در سال ۶۹۳ نوشته و استاد ابرج افشار کتاب المختارات... را به صورت عکس و چاپ لوحی منتشر کرده است.
 - ۱۸ و ۱۹- المختارات، ص ۴۹
 - ۲۰- همان جا، ص ۶۰
 - ۲۱- خریدة القصر و جريدة العین، عمادالدین اصفهانی، تصحیح دکتر عدنان محمد آل طعمه، چاپ ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۱۲۸
 - ۲۲- المختارات، ص ۵۱
 - ۲۳- همان جا، ص ۸۴
 - ۲۴- نگارنده بعد از چاپ مجموعه رسائل فارسی مذکور این نکته را با استاد مایل هروی در میان گذاشت و فرار شد که مجموعه نامه های ظهیر الدین و... در شماره ۶ مجموعه چاپ شود ولی تا کنون چاپ نشده است.
 - ۲۵- این اشعار غیر از آن اشعاری است که در مجموعه مذکور چاپ شده است.
 - ۲۶- خریدة القصر، ج ۲، ص ۱۲۸
- منابع:
- ۱- ذیل تاریخ بغداد، چاپ مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت ۱۹۹۷، ابن نجار.
 - ۲- شذرات الذهب، ابن عماد، بیروت ۱۹۷۹
 - ۳- کشف الظنون، حاجی خلیفه، بیروت ۱۹۹۰
 - ۴- طبقات الشافعیه، تاج الدین سبکی، چاپ محمود محمد طنحی و...، قاهره ۱۹۶۸
 - ۵- تاریخ نیشابور، حافظ عبدالعافر، تحقیق محمد کاظم محمودی
 - ۶- معجم المؤلفین، عمر رضا کحاله، ج ۲

